



اثبات حجر و آیین رسیدگی به امور اثبات محجورین

پانته آاکرمی

کارشناسی ارشد، حقوق، حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران

چکیده:

هدف اصلی مقاله حاضر اثبات حجر و آیین رسیدگی به امور اثبات محجورین می باشد. حجر در اصطلاح حقوقی، به معنای عدم اهلیت استیفاست و در تعریف آن حقوق دانان معتقدند که، حجر عبارت است از منع شخص به حکم قانون از این که بتواند امور خود را بطور مستقل و بدون دخالت دیگری اداره کند و شخصاً اعمال حقوقی انجام دهد، به این ممنوعیت قانونی حجر گفته می شود در این که حجر فقط در امور مالی است یا شامل امور غیر مالی هم می شود اختلاف نظر وجود دارد؛ بعضی فقها و حقوقدانان آنرا مختص امور مالی می دانند و در مقابل عده ای از فقها و حقوقدانان آنرا اعم از امور مالی و غیر مالی می دانند. پرداختن به موضوع حجر و اثبات آن در مواردی که اشخاص محجور مورد سوءاستفاده قرار می گیرند از این جهت حائز اهمیت قرار می گیرد که با توجه به این که محجورین توان مدیریت مالی و همچنین مدیریت بقیه ی امور مربوط به خود را ندارند، امکان اینکه مورد سواستفاده قرار بگیرند، بسیار زیاد است. این سوءاستفاده می تواند توسط نزدیکان شخص محجور اتفاق بیفتد. بعضی افراد با این که شرعاً و قانوناً مالک اموالی شناخته شده اند، به جهت مصالح خودشان و با مصالح دیگران از تصرف کردن در مجموع اموال و یا بخشی از دارایی خود ممنوع خواهند بود. به همین دلیل پرداختن به محجورین و بررسی اعمال حقوقی و مالی آنان یکی از مسائل بسیار مهم به ویژه در جامعه ی امروزی ما می باشد.

واژگان کلیدی: اثبات حجر - محجورین - سوء استفاده - نفس اشخاص محجور



با عنایت به اهمیت مطالب فوق، بررسی و تحقیق درباره حجر و اثبات آن لازم و ضروری است. به همین دلیل پژوهش حاضر به دنبال اثبات حجر در سوءاستفاده از نقش اشخاص مجبور می‌باشد. در این راستا، ابتدا به تعاریف کلی از حجر، انواع آن و اشخاص مجبور پرداخته شده و همچنین اعمال حقوقی و مالی آن‌ها مورد بررسی قرار گرفته و سعی بر آن بوده ضمن شناسایی راه‌های اثبات حجر در اشخاص مجبور، معلوم شود که چگونه می‌توان از سوءاستفاده‌ی افراد سودجو از این اشخاص جلوگیری کرد. با توجه به همه‌ی این مسائل و عنوان بحث حجر و قاعده‌ی تسلط مردم بر اموال این مسئله اساسی به وجود می‌آید، که طبق قاعده‌ی کلی همه می‌توانند هر تصرفی در اموال خود نمایند و کسی نمی‌تواند مانع آن‌ها شود، مگر این‌که حجر آن‌ها اثبات شود.

مبانی نظری و پیشینه:

مبانی نظری:

حجر

حجر در لغت به معنای منع و بازداشتن آمده است. در اصطلاح حقوقی نیز حجر، به معنای عدم اهلیت استیفاست و در تعریف آن حقوقدانان معتقدند که، حجر عبارت است از منع شخص به حکم قانون از اینکه بتواند امور خود را بطور مستقل و بدون دخالت دیگری اداره کند و شخصاً اعمال حقوقی انجام دهد، به این ممنوعیت قانونی حجر گفته می‌شود. در اینکه حجر فقط در امور مالی است یا شامل امور غیر مالی هم می‌شود اختلاف نظر وجود دارد؛ بعضی فقها و حقوقدانان آنرا مختص امور مالی می‌دانند و در مقابل عده‌ای از فقها و حقوقدانان آنرا اعم از امور مالی و غیر مالی می‌دانند (صفایی و قاسم‌زاده، 1389، ص 207 و 208).

مجبور

مجبور از ریشه حجر به معنای منع گرفته شده است و در اصطلاح کسی را مجبور می‌گویند که از پاره‌ای تصرفات حقوقی منع شده است یعنی فاقد «اهلیت استیفاء» است. ماده 1207 ق.م. مجبورین را صغار و افراد غیر رشید و مجانین برشمرده است (صفایی و قاسم‌زاده، 1389، ص 225).

مفهوم صغر در برابر کبر استعمال می‌شود و کسی را که به سن بلوغ نرسیده باشد صغیر می‌گویند. امروزه مفهوم صغیر در فقه و حقوق مدنی یکسان بوده و آن فرد غیر بالغ است، اما مطابق ماده محذوف 1209 ق.م. صغیر به کسی گفته می‌شد که به سن هیجده سال تمام نرسیده باشد (صفایی و قاسم‌زاده، 1389، ص 227).

صغیر با رسیدن به سن بلوغ یعنی سن پانزده سال تمام قمری برای پسران و نه سال برای دختران (ماده 1210 ق.م) از صغارت و حجر خارج می‌گردد.

صغیر بر دو قسم ممیز و غیر ممیز است، صغیر غیر ممیز فاقد قوه ادراک و تمیز است اما ممیز مدرک حسن و قبح بوده و می‌تواند در شرایطی صاحب اراده حقوقی باشد. در قانون مدنی اماره‌ای برای سن تمیز وجود ندارد اما در فقه امامیه با استناد به احادیثی شش یا هفت سالگی را اماره تمیز دانسته‌اند؛ البته مستند فقها در این قضیه (یعنی حدیث نبوی *صلوات الله علیه* که بیان می‌دارد فرزندان خود را از هفت سالگی امر به اقامه نماز نمایند) نمی‌تواند حجت معتبری برای این مورد باشد که اثبات آن خارج از موضوع این بحث است. در حقوق فرانسه نیز همانند حقوق ایران تشخیص وجود قوه تمیز بر عهده دادگاه است. در حالت تردید در حدوث تمیز، باید بقای عدم تمیز را استصحاب کنیم (صفایی و قاسم‌زاده، 1389، ص 228).

مجنون کسی است که قوه عقل و درک نداشته و به اختلال قوای دماغی مبتلا بوده و مختل المشاعر است. جنون دارای درجاتی است، و در حقوق ایران جنون در هر درجه‌ای که باشد موجب حجر است (ماده 1211 ق.م). جنون بر دو قسم ادواری و دایمی می‌باشد که در هر دو حالت مسوولیت مجنون تحقق پذیر است (صفایی و قاسم‌زاده، 1389، ص 277).

سفه در برابر رشد به کار می‌رود. مطابق قانون غیر رشید یا سفیه کسی است که تصرف او در اموال و حقوق مالی خودش عقلایی نباشد (ماده 1208 ق.م). و در واقع کسی است که عادت او اسراف و تبذیر در خرج است. اماره سن رشد که رسیدن به هجده سالگی تمام بود با اصلاحات سال 1362 در قانون مدنی، حذف شد اما امروزه با استناد به قانون راجع به رشد متعاملین (مصوب 1313 هـ) باز هجده



سالگی تمام اماره رشد محسوب می‌شود؛ باید دانست که حجیت اماره، ظنی است، و اثبات خلاف آن، ممکن می‌باشد (صفایی و قاسم‌زاده، 1389، 266).

حجر سفیه بر خلاف سایر محجورین مطلق نبوده و محدود به امور مالی است اما در امور غیر مالی مانند طلاق سفیه دارای اهلیت می‌باشد. ملاک تمییز سفیه و رشد، تشخیص نفع و ضرر است نه حسن و قبح، چرا که حسن و قبح متعلق به امور جزایی است نه مالی، لذا می‌گویند رشید کسی است که اخذ و عطا (داد و ستد) را بداند.

پیشینه‌ی پژوهش

تاکنون تحقیقات وسیعی در زمینه حجر و بررسی محجورین و اهلیت انجام شده است، اما نتیجه جستجو در سایت‌ها و پایگاه‌های مختلف نشان می‌دهد، تاکنون تحقیق یا مقاله‌ای پیرامون راهکارهای اثبات حجر در مورد سوءاستفاده از نفس اشخاص محجور مشاهده انجام نشده است. آن‌چه در ادامه می‌آید، مروری است بر برخی پژوهش‌های مرتبط در این زمینه.

حبیب‌زاده و حسین‌جانی (1386) در مقاله‌ای به بررسی «موضوع و بزه دیده جرم سوءاستفاده از ضعف نفس محجور» پرداختند. آن‌ها بر این باور هستند با وجود این‌که بیش‌تر قوانین کیفری سوء استفاده از ضعف نفس محجور را در حال حاضر از صور خاص کلاهبرداری می‌دانند اما پیش‌تر آن را از صور خاص خیانت در امانت تلقی می‌کردند. حقوق‌دانان به تبعیت از قانون‌گذار کیفری این جرم را از عداد جرایم علیه اموال و مالکیت می‌دانند و در خصوص ماهیت آن اختلاف نظر دارند. از حیث ماهوی برخی آن را کلاهبرداری، برخی خیانت در امانت و عده‌ای نیز جرم خاص تلقی می‌کنند. از مقایسه‌ی جرم استفاده از ضعف نفس محجور با کلاهبرداری، خیانت در امانت و به طور کلی با جرایم علیه اموال، این نتیجه حاصل می‌شود که موضوع این جرم اصلاً مال نیست؛ بلکه خود محجور است. صدر ماده‌ی 596 قانون مجازات اسلامی با بیان این مطلب که: «هر کس با استفاده از ضعف نفس شخصی یا هوی و هوس او یا حوایج شخصی افراد غیر رشید...»، موجد این شبهه شده است که موضوع این جرم فقط اشخاص رشید و غیر رشید است و شامل صغار و مجانین نمی‌شود.

فرویدی‌نیا (1386) بر این باور است که علیرغم موضع گذشته مقنن ایران در ماده 239 قانون مجازات عمومی سابق و ماده 117 قانون تعزیرات که جرم سوء استفاده از ضعف نفس یا حوائج شخصی افراد غیر رشید را خیانت در امانت معرفی کرده ظاهراً موضع فعلی مقنن ایران برابر ماده 596 «کلاهبرداری» دانستن آن است. لذا وی در پژوهشی با عنوان بررسی جرم سوء استفاده از ضعف نفس افراد غیر رشید به این موضوع پرداخته است که آیا موضع جدید مقنن قابل دفاع است؟ اصلاح عبارتی ماده مربوطه و موضع آن (انتقال از مبحث خیانت در امانت به مبحث دیگر) قابل توجیه است یا خیر.

ذاکری‌هرندی (1388) در بررسی «سوءاستفاده از حق ولایت بر محجور در فقه امامیه و حقوق ایران» بر این باور است که حق ولایت یکی از حقوقی است که به جهت امتیاز و موقعیتی که برای ولی به وجود می‌آورد همانند حقوق دیگری که در اجتماع مطرح می‌شود امکان سوءاستفاده را نیز به همراه دارد. به این معنی که ولی از حق ولایت خود به ضرر مولی علیه بهره‌برد. مولی علیه می‌تواند صغیر یا سفیه و یا مجنون باشد. این سه گروه به دلیل نقص در قوای دماغی محجور بوده از تصرف در امور خود به جهت حمایت از حقوق‌شان ممنوع می‌باشند. شرع و قانون به ولی آن‌ها این حقوق را داده است که در امور آن‌ها تصرف نماید ولی موظف است حق ولایت را در چارچوب مصلحت مولی علیه اعمال نماید و از سوءاستفاده از آن پرهیز نماید. وی در ادامه به این مهم اشاره می‌کند در فقه امامیه قاعده «لاضرر و لااضرار فی الاسلام» از چنان گستره‌ای برخوردار است که نظریه‌ی منع سوءاستفاده از حق را نیز شامل می‌شود و فقها در موارد مختلف به استناد این قاعده از سوءاستفاده از حق جلوگیری کرده‌اند. به عنوان مثال: حق ولی در ازدواج صغیر حق اذن در ازدواج باکره و حق ولی در اداره‌ی اموال مولی علیه از جمله حقوقی هستند که مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند. در همین رابطه اصل 40 قانون اساسی و برخی مواد قانون مدنی نیز بر منع سوءاستفاده از حق دخالت دارند. وی در ادامه به راهکارهایی که در فقه و حقوق جهت کنترل اعمال حق ولایت پیش‌بینی شده اشاره کرده است.

ناظری (1390) در بررسی ماهیت حقوقی و آثار اعمال حقوقی سفیه در حقوق ایران و فقه عامه دریافت یکی از مسایل مهم مربوط به احوال شخصیه، حدود حجر سفیه در اعمال حقوقی است. وی در پژوهش خود به صورت تطبیقی به چند سیستم فقهی متفاوت پرداخته است. بدین شرح در وهله اول حجر سفیه و احکام مربوط به او را فقه امامیه و به تبع آن حقوق مدنی ایران را مورد توجه قرار داده پس از



استخراج امهات مطالب به تطبیق آن با فقه حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی پرداخته و علاوه بر این، به صورت مشروح به مطالب تطبیقی مسائلی چون اهلیت و حجر سفیه و حدود حجر وی و ایضاً ولایت بر سفیه پرداخته و احکام هر کدام را به طور جداگانه در فقه امامیه و مذاهب اربعه و حقوق ایران، مورد بررسی قرار داده است.

کشاوری (1391) در پژوهشی به بررسی مسئولیت‌های ناشی از سوءاستفاده از حق حضانت و ضمانت‌های اجرایی آن در فقه امامیه و حقوق ایران پرداخته است. وی در پژوهش خود دوران کودکی را یکی از حساس‌ترین و سرنوشت‌سازترین دوره‌های زندگی انسان می‌داند و بر این باور است که کودک صفحه سفیدی در دست نقاش و پذیرنده هر رنگی که بر آن رقم می‌خورد. به همین دلیل، شخصیت انسان و اساس خصوصیات اخلاقی وی در ابتدای کودکی خصوصاً در سنین اولیه عمر پی ریزی می‌شود. به همین دلیل حضانت، پایه‌گذاری و مهندسی شخصیت خردسال است. وی در ادامه به این مهم اشاره می‌کند که مهم‌ترین مسئله در این زمینه مسئله حضانت کودک است. حضانت مصدر است و در لغت به معنای حفظ و نگهداری در کنار قرار گرفتن کودک، پرورش و پرستاری کردن از کودک و در اصطلاح فقها ولایت بر تربیت کودک حفظ و نگهداری و رعایت مصلحت اوست. این مسئله زمانی خود را نشان می‌دهد که کانون خانواده به دلیلی از جمله طلاق یا فوت یکی از والدین از هم می‌پاشد و در اینجاست که ضرورت حضانت کودک و اولویت والدین مطرح می‌شود. اما ممکن است شخصی که حضانت کودک را به عهده می‌گیرد این وظیفه را به خوبی به انجام نرساند و از این حق سوءاستفاده کرده و به ضرر کودک اقدام نماید. مثلاً این که اقدام به آزار و اذیت کودک نماید یا مانع از تحصیل وی شود و ... که در این صورت این شخص (که هم شامل والدین می‌شود و هم اشخاص دیگر) به تعبیر فقهی آن حاضن دارای مسئولیت مدنی و کیفری و ضمانت اجرایی از جمله سلب حق حضانت، محدودیت اعمال حق حضانت، زندان، حبس و ... می‌باشد.

مراحل و خصوصیات صدور حکم حجر

کسانی که سلامت روانی لازم را ندارند به عنوان مجنون و افرادی که عقل معاش ندارند و نمی‌توانند حساب و کتاب عادی خود را منطقی و معقول اداره کنند با عنوان سفیه مورد حمایت قانون قرار می‌گیرند. مجانین و سفها تحت عنوان مجبور در قوانین نامیده می‌شوند. اطرافیان چنین اشخاصی برای حمایت از آنان می‌توانند در خواست صدور حکم حجر آنان را بنمایند و برای اداره امورشان درخواست تعیین قیم کنند. حال پرسش این است که برای صدور حکم حجر باید به کجا مراجعه کرد و چه راهی را پیش گرفت و کدام دادگاه صالح رسیدگی می‌باشد.

وظایف دادستان

پس از احیای دادسرا در سال 1381 و به موجب اصلاحیه ی قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب در ماده 3 قانون مذکور دادسرا عهده دار رسیدگی به امور حسبی وفق ضوابط قانونی شد. بر اساس این ضوابط که عمدتاً در قانون مدنی و امور حسبی آمده است معمولاً تحقیقات مقدماتی راجع به درخواست های مجبورین و همچنین اجرای احکام مجبورین با دادسرا است. با حذف دادسرا در سال 1373 دایره ی سرپرستی همچنان باقی ماند. لیکن بجای دادستان رئیس دادگستری مسئولیت آن را عهده دار شد. هم اکنون پس از احیای دادسرا تشکیلات دایره ی سرپرستی به قسمتی از دادسرا و تحت ریاست دادستان انجام وظیفه میکند. دادستان می‌تواند راساً دایره ی سرپرستی را اداره کند و یا اداره آن را به یکی از معاونین دادسرا یا دادیاران بسپارد. در کلان شهرها مانند شهر تهران اداره سرپرستی به عنوان مجتمع قضایی درآمدی لیکن در شهرهای کوچک دواير سرپرستی در ساختمان دادسرا فعالیت دارند. صلاحیت دادستان در امور مجبورین را می‌توان به 2 بخش تحقیقات مقدماتی و اجرای احکام تقسیم نمود که در اینجا به بررسی انواع وظایف و اختیارات دادستان در تحقیقات مقدماتی و همچنین به نحوه ی اجرا احکام می‌پردازیم. پیشنهاد صدور حکم حجر: صدور حکم حجر در خصوص افراد سفیه و مجنون قابل تصور است و در مورد افراد صغیر به لحاظ آنکه حکم حجر آنها مستقیماً بر اساس قانون است نیازی به صدور حکم حجر نیست و در صورت ولی خاص نداشته باشد صرفاً برای آنان نصب قیم خواهد شد و این حالت تا صدور حکم رشد برای آنها ادامه دارد. پس از رسیدن به سن رشد چنانچه فرد مجنون یا سفیه باشد و یا بعد از رسیدن به رشد حالت جنون یا سفیه عارض شود حسب مورد حکم بر بقای حجر یا حکم حجر صادر خواهد شد.



مطالب فوق از ماده ی 1210 ق.م قابل استنباط است و رویه ی دادگاه ها نیز بر همین منوال است. حکم حجر و حکم بقای حجر در ماده ی 66 ق.ا.ح که در مقام بیان احکام قابل اعتراض است مورد اشاره قرار گرفته است و چنین بر می آید که حکم بقای حجر در صورتی که سغه یا جنون متصل به زمان صغر باشد و حکم حجر در موردی است که بعد از رشید شدن و یا اثبات رشد فرد مبتلا به جنون و یا سغه شود. عملاً در خصوص اشخاصی که سفاهت یا جنون آنها متصل به صغر است و ولی خاص دارند حکم بر بقای حجر صادر نمی شود زیرا چنین افرادی نیاز به تعیین قیم ندارند و ولی همچنان امور محجور را بر عهده دارد مگر آنکه بین ولی و محجور در مورد اموال اختلافی به وجود آید که نتیجه ی آن درخواست صدور حکم بقای حجر از ناحیهی ولی باشد لیکن در مورد افرادی که جنون یا سغه متصل به صغر نسیت و فاقد ولی خاص هستند و همچنین افرادی که حجر بعد از سن رشد بر آنها عارض شده است به لحاظ الزامات ماده ی 1218 مورد اشاره درخواست مربوطه به دادسرا تقدیم می شود. دادستان به هر صورتی که به وجود محجور پی ببرد باید اقدامات لازم را برای صدور حکم حجر و یا تعیین قیم به انجام برساند.

اجرای حکم حجر: آرای مربوط به محجورین توسط دادگاه خانواده صادر می شود. با توجه به اینکه احکام صادره از دادگاه های خانواده توسط اجرای احکام خانواده و با توجه به قانون اجرای احکام مدنی اجرا می گردد این سوال پیش می آید که چه مرجعی اجرای احکام محجورین را بر عهده دارد و بر اساس کدام قانون حکم را به اجرا می گذارد. در سال 1381 با تصویب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب بار دیگر دادسرا احیا شد و به موجب بند الف ماده 3 قانون مذکور رسیدگی به امور حسبه به دادسرا محول گردید. که در این راستا مجدداً اداره سرپرستی با تشکیلات آن به دادسرا منتقل شد و ریاست آن را دادستان به عهده گرفت. هر چند در قانون مذکور صراحتاً مرجع اجرای احکام محجورین مورد اشاره قرار نگرفته لیکن به وظایفی که در قانون در خصوص نظارت بر قیم و امین و سایر مسائل مربوط به محجور برای دادستان تشریح شده است جای هیچ گونه شکی باقی نمی گذارد. اجرای احکام محجورین به عهده ی اداره ی سرپرستی به ریاست دادستان است. که از بدو تشکیل این اداره روند مذکور در عمل تسجیل شده است. پرونده های مربوط به سرپرستی نیز به دلیل ارتباطی که با محجورین دارند پس از قطعیت به اداره سرپرستی جهت اجرا ارسال می شود.

اما نحوه ی اجرای احکام محجورین در ق.م و ق.ا.ح و در کنار مسائل ماهوی مورد اشاره قار گرفته است و نیاز به رعایت مقررات ق.ا.م در این خصوص نیست. پرونده های حجر ممکن است روند اجرایی بسیار طولانی داشته باشند، که گاهی از چندین دهه متجاوز بوده است و با مرگ محجور پایان می یابد. بدیهی است که در مرحله ی اجرا وقت رسیدگی وجود ندارد و برای کنترل جریان اجرایی پرونده صرفاً وقت نظارتی تعیین می شود. پس از ارسال پرونده به اداره یسرپرستی اقدامات اجرایی شروع می شود.

امکان مراجعه ی مستقیم به دادگاه جهت صدور حکم حجر

پس از بررسی این مسئله که درخواست صدور حکم حجر از وظایف دادستان می باشد و دادستان جهت حفظ مصلحت و حقوق محجورین جامعه باید از دادگاه درخواست حکم حجر و تعیین قیم را بنماید، این سوال به ذهن خطور می کند که آیا تنها راهکار قانونی همین می باشد و یا اینکه فرد متقاضی صدور حکم حجر می تواند رأساً به دادگاه جهت صدور حکم حجر مراجعه کند یا باید بدو از طریق دادستان اقدام کند و سپس در دادگاه اصدار حکم گردد؟

نظر اکثریت: با توجه به رأی هیأت عمومی دیوان عالی کشور به شماره 7182052/9/17-1352/9/4 وظایفی که قانون در باب اعلام حجر مجنون یا سفیه به دادستان محول کرده است، منافی با اینکه اشخاص ذی نفع از طریق دادگاه اقدام کنند نیست؛ یعنی فرد مستدعی صدور حکم حجر می تواند رأساً به دادگاه مراجعه و تقاضای صدور حکم حجر نماید و دادگاه می تواند در صورت صدور حکم حجر نظر دادستان و ارجاع به خبره را بخواهد. وفق ماده 69 ق.ا.ح، دادگاه در تمام امور تصمیمات خود را به هر طریقی که مقتضی بداند به دادستان اطلاع می دهد.

نظر اقلیت: رویه قضایی بر این مبنا واقع شده که فرد مستدعی صدور حکم حجر بدواً به دادسرا مراجعه کرده، در صورت تشخیص جنون و کسب اطلاعات کافی در باب سفاهت، موضوع به دادگاه جهت صدور حکم عدم رشد یا حجر و نصب قیم ارسال می شود. نظریه گروه: چون دادستان برای حفظ حقوق افراد جامعه عموماً و رعایت غبطه و مصلحت مجانین و افراد غیر رشید قانوناً وظایفی



دارد و در ماده 1223 ق.م.تصریح شده در صورتی که دادستان به هر نحو از وجود مجنون و غیررشدیدی اطلاع حاصل کند، موظف است در خصوص اطلاع حاصله تحقیقات لازم را مبذول دارد و پس از جلب نظر خبره و کارشناس، در صورت اثبات جنون یا سفاهت غیررشدید مراتب را به دادگاه اعلام و در صورت صدور حکم مبنی بر جنون یا سفاهت فرد مورد نظر برای آنان به وسیله دادگاه نصب قیم نماید. با بیان وظیفه دادستان در موضوع مارالذکر اگر ذی نفعی؛ مثلاً زوج یا زوجه از جنون یا سفاهت همسر خود مطلع شدند، منع قانونی برای رجوع آنها به دادگاه و درخواست صدور حکم حجر وجود ندارد و عمل و اقدام آنها بلاشکال به نظر می رسد. رأی وحدت رویه مورخ آذر ماه 1352 هیأت عمومی دیوان عالی کشور هم در جهت تأیید این نظر می باشد. لیکن در هر حال دادگاه مراتب را به دادستان اطلاع و نظر او را کسب می نماید و اظهار نظر دادستان مسلماً در اخذ تصمیم دادگاه مؤثر است.

غیر ترافعی بودن در رسیدگی به امور محجورین

در دعاوی حقوقی اغلب به دنبال مرافعه و نزاع و پس از انکار حق در مرجع قضایی، دعوی مطرح می شود تا برابر شرایط قانونی به آن رسیدگی شود. در این راستا ماده 2 ق.آ.د.م. مقرر میدارد هیچ دادگاهی نمی تواند به دعوی رسیدگی کند مگر آنکه شخص یا اشخاص یا وکیل یا قائم مقام یا نماینده ی قانونی آنان رسیدگی به دعوا را برابر مقررات درخواست نموده و همچنین ماده 48 قانون مرقوم اشعار می دارد: «شروع رسیدگی در دادگاه مستلزم تقدیم دادخواست میباشد» موارد فوق و همچنین موارد بسیار دیگری از قانون مدنی از قبیل مواد مربوط به دادخواست، ایرادات و ابلاغ به طرفین و جلسه ی رسیدگی واضح و مبرهن می سازد که شروع رسیدگی به دعوی منوط به وجود مرافعه و منازعه است و تکلیف به حل و فصل دعوا در ماده 3 ق.آ.د.م. برای رفع نزاع است.

ترافعی بودن دعاوی حقوقی، دادرسی منصفانه را طلب می کند که خود سرمنشا اصول حق دفاع خوانده، ابلاغ به طرفین و منع کسب دلیل است. در واقع شرط ترافعی بودن دعوی این است که حتی اگر شخصی غیر از ذینفع اقامه ی دعوی نماید، پذیرفته نخواهد شد و شرط ذینفع بودن یکی از آثار ترافعی بودن است. اما استثنای مهمی در این خصوص وارد شده است و آن رسیدگی به دعاوی حجر است که طرح آن و ادامه رسیدگی مستلزم وجود مرافعه و نزاع نیست، این مسئله به اندازه ای روشن است که خود به عنوان یک اصل در حیطه رسیدگی به دعاوی حجر درآمده است.

مبنای غیرتوافقی بودن رسیدگی به دعاوی حجر این است که دعاوی مرتبط با این افراد از جمله امور حسبی هستند که حاکم وظیفه دارد راساً و به صورت دائم بر این امور نظارت و رسیدگی داشته باشد که سابقه این امر در ایران به دوره سلجوقیان برمی گردد که در هر شهر و روستای بزرگ یک نفر از سوی قضات و یا امراء منصوب می شده و فرمان داشته است که به عنوان محتسب عمل کنند. (حبیبی تبار، 1380).

ماده یک قانون امور حسبی مصوب 1319 در این رابطه مقرر می دارد: «امور حسبی اموری است که دادگاه ها مکلفند نسبت به آن امور اقدام نموده و تصمیمی اتخاذ نمایند بدون اینکه رسیدگی به آنها متوقف بر وقوع اختلاف و منازعه بین اشخاص و اقامه دعوی از طرف آنها باشد». علاوه بر این ماده اصل مذکور در موارد دیگری از قانون تبلور یافته است. بر اساس ماده 55 ق.ا.ح: «علاوه بر اشخاص مذکور در ماده 1219 و 1220 و 1221 ق.م، شهرداری و اداره آمار و ثبت احوال و مأمورین آنها و دهیان و بخشدار در هر محل مکلفند پس از اطلاع به وجود صغیری که محتاج به تعیین قیم است به دادستان شهرستان خود اطلاع دهند».

بدیهی است که غیرترافعی بودن به عدم شرکت سایر افراد ذینفع در دادرسی نیست و ممکن است شروع رسیدگی به واسطه درخواست افرادی غیر از دادستان و یا شخص محجور باشد که در غالب موارد نیز چنین است و حتی در مواردی که در قانون صرفاً از دادستان به عنوان درخواست دهنده ذکر شده است عملاً منعی برای درخواست از سوی سایر افراد وجود ندارد. به عنوان نمونه بر اساس ظاهر ماده 1223 ق.م و مواد 20 و 59 ق.ا.ح پیشنهاد صدور حکم حجر از وظایف خاص دادستان است که پس از اختلاف دادگاه ها در این زمینه رای وحدت رویه ی شماره 72 – 59/9/2 بر خلاف آن را مقرر داشت (مجلس شورای اسلامی، 1386).

ممکن است که ایراد شود که در رسیدگی به امور محجورین نیز امور ترافعی وجود دارد بر اساس ماده 96 ق.ا.ح محجور متمیز می تواند از قیم برای ندادن هزینه و کوتاهی او در تربیت و نگاه داری خود شکایت نماید در این صورت هرگاه دادگاه شکایت را وارد دید دستوری که مناسب است می دهد و قیم باید بر طبق آن دستور عمل کند.



مفاد این ماده در موردی که دادستان کوتاهی قیم را در تربیت و نگاهداری محجور و دادن هزینه ی او به دادگاه اطلاع بدهد، اجرا خواهد شد.

فلذا منازعه در امور محجورین نیز امکان دارد، هرچند این مطلب قابل پذیرش است اما به اصل غیر ترافیعی بودن رسیدگی خللی وارد نمی سازد زیرا هر اصلی دارای استثنائاتی است و این موارد استثنایی بر اصل مورد اشاره دارد.

لزوم تحصیل دلیل در رسیدگی به امور محجورین

از قواعد مهم پذیرفته شده در دعاوی حقوقی منع کسب دلیل توسط قاضی است به نحوی که وظیفه ارائه دلیل به عهده ی طرفین است و قاضی صرفاً دلایل ابرازی را مورد مذاقه و ارزیابی قرار می دهد. بدیهی است که رعایت اصل بی طرفی چنین اقتضایی دارد و چنان چه قاضی به کسب دلیل بپردازد پا را از دایره عدالت فراتر گذاشته و موجب غیر منصفانه شدن جریان دادرسی می شود (حیاتی، 1385، ص 310).

به نظر می رسد با وجود ماده ی 199 قانون آیین دادرسی مدنی بر خلاف نظر برخی از حقوق دانان (حبیبی تبار، 1380، ص 24)، به اقتضای عدالت منع کسب دلیل در امور حقوقی همچنان از جایگاه رفیعی برخوردار است و ارائه ی دلیل همچنان از وظایف طرفین دعواست و ماده ی مذکور صرفاً اجازه ی هرگونه تحقیق به قاضی را جهت پی بردن به صحت ادله ی ابرازی طرفین داده است یدین معنی که وی می تواند هرگونه تحقیق و یا اقدامی را برای روشن ساختن صحت یا سقم دلایل طرفین آن هم در چهارچوب مقررات انجام دهد. به عنوان مثال از شهود هرگونه تحقیقی را به عمل آورد و هر سوالی را برای کشف حقیقت از آنان پرسش نماید و برای برآورد میزان خسارات کارشناس تعیین کند و یا قرار معاینه و تحقیق محلی صادر نماید که تمامی این موارد را می توان وسیله ی اثبات دعوی نامید که با ادله اثبات دعوی متفاوت است.

در رویه قضایی نیز روند فوق پذیرفته شده و مورد عمل دادگاه ها است به علاوه به موجب ماده 8 قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری مصوب 1356 آزادی هرگونه تحقیق را برای کشف حقیقت در امور کیفری و حقوقی مجاز شناخته شد لیکن موجب خدشه دار شدن قاعده منع کسب دلیل نگردد.

در رسیدگی به امور محجورین به لحاظ ماهیت متفاوت، وضع به گونه دیگری است. بدین توضیح که نه تنها طرفین وظیفه ای برای ارائه ی ادله ندارند و قاضی نسبت به جمع آوری هرگونه دلیل که لازم می داند آزاد است و می تواند هرگونه تحقیقی را انجام دهد، بالاتر از آن چنانچه ادله ای ارائه شده باشد دادستان یا دادرس موظف به کسب دلیل در خصوص واقع است و فلسفه آن نیز رعایت مصلحت محجور و حقوق اوست به علاوه معنی در خصوص پذیرش ادله در هر مرحله از دادرسی وجود ندارد و جالب آن که شخص میتواند به دادگاه نماینده بفرستد و یا شخصی را به عنوان مشاور به همراه داشته باشد.

حضور بودن احکام و تصمیمات در رسیدگی به امور محجورین

در امور حقوقی قسمتی از احکام در دادگاه ها غیابی محسوب می شود بر اساس مفاد ماده ی 303 ق.آ.د.م چنانچه خواننده و یا وکیل و یا قائم مقام یا نماینده ی قانونی وی در هیچ یک از جلسات دادگاه حاضر نشده و به صورت کتبی نیز لایحه ی دفاعیه ارسال ننموده و ابلاغ اخطاریه واقعی نباشد او حق دارد نسبت به حکم صادره اعتراض نماید. این اعتراض وخواهی نام دارد و تمامی ایرادات رسیدگی به دعاوی بر آن حاکم است، به گونه ای که فرض بر آن است که مجدداً به دعوی باید رسیدگی شود و حتی حقوق جلسه ی اول دادرسی برای شخص غایب محفوظ است.

در امور کیفری نیز در آنجایی که رسیدگی به صورت ترافیعی است حق وخواهی برای متهم به رسمیت شناخته شده است لیکن در جرایم حق الهی صدور رای بر محکومیت متهم به صورت غیابی جایز نیست. هر چند می توان منشأ وی را ترافع نمود" در رسیدگی های مربوط به امور محجورین در هر صورت رای حضور است حتی اگر محجور و یا اشخاص ذی نفع در هیچ کدام از جلسات رسیدگی حاضر نشده و کلاً دفاع نکرده باشند. چنین امری به دلیل ماهیت رسیدگی های حسبی و رعایت حقوق شخص محجور است. در قانون امور حسبی به حق وخواهی اشاره نشده است زیرا در اغلب رسیدگی های محجور مانند حجر و رفع حجر صرفاً محجور ذی حق رسیدگی است که برابر قانون امور حسبی حضور او در رسیدگی ضروری نیست و بر اساس ماده 58 ق.ا.ح: "قیم از تصمیم دادگاه راجع به عزل



خود و دادستان از رد درخواست عزل قیّم می توانند پژوهش بخواهند و... " رای وحدت رویه هیات عمومی دیوان عالی کشور در این زمینه اشعار میدارد: "چون به موجب ماده 99 ق.ا.ح قیّم می تواند از تصمیم دادگاه راجع به عزل خود پژوهش بخواهد بنابراین اگر تصمیم در غیاب او به عمل آمده باشد حق واخواهی نخواهد داشت" (مجلس شورای اسلامی، 1386)، در امور کیفری نیز علی رغم آن که طفل در هیچ یک از جلسات دادرسی حاضر نشده باشد، رای غیابی محسوب نمی شود.

بررسی اصل قطعیت احکام و تصمیمات

بر اساس ماده ی 27 ق.ا.ح تصمیم دادگاه در امور حسبی قابل پژوهش و فرجام نیست جز آنچه در قانون تصریح شده باشد. احکامی که در امور حسبی قابل اعتراض است معدود و شناخته شده هستند مانند حکم حجر، رفع و بقای حجر و رد درخواست حجر. یکی از حقوق دانان معتقد است چنانچه حکمی از سوی مجتهد جامع الشرایط صادر شود اصل بر قطعیت آن است (حبیبی تبار، 1380، ص 37)؛ لیکن قانون گذار بدون توجه به این که حکم از جانب مجتهد و یا غیر او صادر شده است در قوانین دادرسی اصل قطعیت آرا را پذیرفته است. به عنوان نمونه قانون آیین دادرسی مدنی در ماده 5 مقرر می دارد آرای دادگاه ها قطعی است مگر در موارد مقرر در باب چهارم این قانون یا در مواردی که به موجب سایر قوانین قابل نقض یا تجدید نظر باشند و یا بر اساس ماده ی 232 ق.آ.د ک، که عنوان می دارد آرای دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری قطعی است مگر در موارد زیر که درخواست قابل تجدید نظر می باشد. با نگاه به موادی که در قانون آیین دادرسی مدنی و یا کیفری قابل تجدید نظر است آشکار می شود که اکثر آرای صادره در امور کیفری و حقوقی اعم از حکم و قرار قابل اعتراض است به گونه ای که موارد قابل اعتراض عملاً بسیار بیشتر از آرای قطعی بوده و هرچند اصل قطعیت آرا مورد پذیرش قرار گرفته است لیکن در طول زمان موارد استثنا بر اصل قالب شده و هم اکنون مواردی که غیر قابل اعتراض است انگشت شمارند. اما در امور حسبی عده ای براین عقیده اند که اصل قطعیت آرا همچنان باقی است زیرا قانون امور حسبی قانون خاص به حساب می آید و مقررات آن در خصوص موارد قابل اعتراض همچنان جاری است و در نتیجه اصل غیر قابل اعتراض بودن آرا همچنان حفظ شده است. زیرا بسیاری از احکام امور حسبی مانند نصب امین قیّم و ناظر و غیره هرچند غیر مالی هستند لیکن بدون رعایت مقررات آیین دادرسی مدنی غیر قابل اعتراض هستند. با این توضیح که هرچند ماده ی 1 ق.آ.د.م را در امور حسبی را در رسیدگی امور حسبی لازم می داند لیکن آنجایی که خود امور حسبی در رسیدگی دارای مقررات ویژه است رعایت همان مقررات لازم است. اداره ی حقوقی قوه قضاییه در نظریات خود اظهار نموده اگر در مورد مقررات رسیدگی به امور حسبی نقص خاصی وجود داشته باشد بدون توجه به قانون آیین دادرسی مدنی لازم الرعایه است و گاه نیز با تغییر عقیده اعلام نموده اگر حکم قانون امور حسبی با قانون آیین دادرسی مدنی مغایرت داشته باشد، رعایت مفاد قانون اخیر لازم است.

به نظر می رسد با توجه به خاص بودن قانون امور حسبی و این که مقررات آیین دادرسی مدنی عام است و عام موخر نمی تواند خاص مقدم را نسخ نماید مگر آنکه صریحاً به نسخ قانون خاص اشاره شده باشد در مواردی که قانون امور حسبی مقررات به خصوصی در مورد آراء قابل اعتراض دارد این قانون ملاک عمل می باشد. لذا با توجه به ق.آ.د.م و ق.ا.ح می توان این گونه جمع بندی نمود فقط تصمیم دادگاه در مورد حکم حجر، رفع و بقای حجر و رد درخواست حجر قابل پژوهش و فرجام است.

بررسی انواع صلاحیت در دعاوی حجر

صلاحیت ذاتی: صلاحیت ذاتی حق و تکلیف مراجع در رسیدگی به دعاوی با در نظر گرفتن صنف نوع و درجه ی آنها بر اساس قانون است (متین دفتری، 1381، ص 262 - 267)، که با نظم عمومی ارتباط دارد (مدنی، 1385). با این توضیح که جمیع مراجع رسیدگی در داخل قلمرو قضایی از لحاظ صنف به دو دسته ی مراجع قضایی و مراجع غیر قضایی تقسیم می شود و به لحاظ نوع، مراجع قضایی به دو نوع عمده ی کیفری و حقوقی تقسیم بندی شده اند. البته یکی از حقوق دانان معتقد است که تفاوت مراجع کیفری و حقوقی از باب تفاوت در صنف است و از لحاظ نوع مراجع را به مراجع عمومی و استثنایی تقسیم نموده اند در حالی که به نظر می رسد تفاوت مرجع ثبت با مراجع قضایی، تفاوت در صنف است که در واقع مرجع ثبتی مرجع غیر قضایی یا اداری به حساب می آید و تفاوت آن ها به لحاظ نوع نیست.



مراجع عالی در درجه بالاتر، به نحو مستقیم یا غیر مستقیم بر آرای مراجع ذاتی از همان صنف یا نوع نظارت می‌نمایند تا اطمینان از صدور رای صحیح به حداکثر برسد به عنوان نمونه دادگاه تجدید نظر نسبت به دادگاه نخستین عالی و نسبت به شعب دیوان عالی کشور ذاتی به حساب می‌آید.

در تشخیص صلاحیت ذاتی، اختلاف در صنف یا نوع و یا درجه به تنهایی موجب اختلاف در صلاحیت ذاتی است. ماده 3 قانون امور حسبی به صراحت بیان می‌دارد: "رسیدگی به امور حقوقی در دادگاه های حقوقی به عمل می‌آید" بنابراین دادگاه های حقوقی که از صنف مراجع قضایی هستند منکفل رسیدگی به امور محجورین هستند و بر اساس ماده 7 قانون آیین دادرسی مدنی که یک اصل عمومی در دعاوی ست بایستی ابتدا رسیدگی در دادگاه های بدوی به عنوان مرجع نخستین به عمل آید بنابراین اگر یکی از دعاوی مربوط به محجورین در مرجع اداری و یا دادگاه کیفری مطرح شود مرجع مذکور باید بلافاصله پس از تنظیم صورت جلسه اقدام به صدور قرار عدم صلاحیت ذاتی نماید. بعد از تصویب قانون حمایت خانواده مصوب 1392 به موجب ماده 4 قانون مذکور امور مربوط به حجر در صلاحیت دادگاه خانواده می‌باشد.

نمونه قرار عدم صلاحیت ذاتی

"قرار دادگاه"

در خصوص درخواست آقای ... فرزند ... و پدر آقای مبنی بر صدور حکم حجر شخص غیر، به علت عروض جنون در سن 30 سالگی صرف نظر از صحت یا سقم ادعای متقاضی، عنایت به این که رسیدگی به امور حسبی از جمله درخواست های مربوط به محجورین در دادگاه حقوقی به عمل به استناد مواد 3 و 48 قانون امور حسبی قرار عدم صلاحیت این مرجع به شایستگی و صلاحیت ذاتی دادگاه عمومی حقوقی شهرستان صادر و اعلام می‌نماید. قرار صادره قطعی است. دفتر ضمن تهیه بدل مفید از پرونده (برگ درخواست حکم حجر و تصمیم دادگاه) پرونده صالح ارسال شود.

رئیس/ دادرش شعبه ... دادگاه عمومی جزای شهرستان

با استناد به ماده ی 4 قانون حمایت خانواده مصوب سال 1392 صلاحیت رسیدگی به دعاوی امور محجورین به دادگاه های خانواده واگذار شده است که بر اساس این قانون محاکم عمومی حقوقی دیگر صلاحیت رسیدگی به این دعاوی را ندارند.

صلاحیت محلی: صلاحیت محلی مبتنی است بر قلمرو حوزه های قضایی اعم از بخش شهرستان و استان که در سراسر ایران تاسیس شده که هر حوزه بر اساس مقررات مربوطه صلاحیت رسیدگی به دعاوی که به نحوی به محل حوزه ی قضایی آن قلمرو مربوط هستند را دارد. در امور کیفری عمدتاً دادگاه محل وقوع جرم صالح به رسیدگی است و در امور مدنی نیز در اکثر موارد دادگاه محل اقامت خوانده حق و تکلیف برای رسیدگی دارد اما در امور محجورین وضع به گونه ای دیگر است.

بر اساس ماده ی 48 ق.ا.ج رسیدگی به امور قیمومت راجع به دادگاه شهرستانی است که اقامتگاه محجور در حوزه ی آن دادگاه است و اگر محجور در ایران اقامتگاه نداشته باشد دادگاهی که محجور در حوزه ی آن دادگاه سکنی دارد برای امور قیمومیت صالح است.

امور قیمومیت مرقوم در ماده ی فوق شامل کلیه ی احکام حجر از قبیل حکم حجر بقای حجر رفع حجر و همچنین نصب قیم اعم از موقت و دائم و عزل آنها و ضم ناظر بر قیم و عزل او نیز می باشد. برای شناخت اقامتگاه محجور باید به قانون مدنی مراجعه نمود بر اساس ماده 1006 ق.م اقامتگاه صغیر و محجور همان اقامتگاه ولی یا قیم آنهاست و بر اساس ماده 1002 ق.م اقامتگاه هر شخصی عبارتست از محلی که شخص در آنجا سکونت داشته و مرکز مهم امور او در آنجا باشد اگر محل سکونت شخصی غیر از مرکز مهم امور او باشد مرکز امور او اقامتگاه محسوب می شود.

حجیت نظریه کارشناسی پزشکی در اثبات حجر

یکی از ادله مورد استناد محاکم قضایی جهت صدور حکم حجر، نظریه پزشکی در مورد وضعیت روحی روانی و میزان مسؤولیت پذیری افراد است و این امر در اکثر کشورها متداول است. رویه قضایی ایران، دلالت نظریه کارشناسی مبنی بر وجود جنون یا عدم رشد عقلی، در اکثریت موارد قاطع دعوا یا تعیی نکننده و از اهمیت ویژه ای در این زمینه برخوردار است. حال سؤال مهمی که در اینجا مطرح است، قدرت تقابل نظریه کارشناس) به عنوان یک دلیل یا اماره (در رد سایر امارات معارض از جمله شهادت شهود، تحقیقات محلی یا سوابق

فرد از جمله عملکرد اجتماعی و اعمال حقوقی است که باید از دیدگاه حقوقی به آن پاسخ داده شود. در این مطالعه نتیجه ای که گرفته می شود این است که میزان حجیت نظریه پزشکی در مورد احراز جنون) یکی از سبب های حجر به دلیل ماهیت جنون و نحوه ارتباط آن با علم پزشکی، موضوعیت داشته و به غیر از نظریه کارشناسی اصلح از نظر تخصص یا تعداد قابل اغماض نبوده و با وجود امارات معارض، قابل اسقاط نیست، ولی در مورد عدم رشد عقل معاش، به دلیل ماهیت و تعریف عدم رشد و نحوه ی ارتباط آن با علم پزشکی، نظریه کارشناس جنبه طریقت داشته و در تقابل با دلایل و بینات شرعی و قانونی دیگر تاب مقاومت نداشته و قابل اغماض به نظر می رسد. در مورد تشخیص عدم بلوغ (به عنوان سومین سبب حجر) با توجه به معیار قانونی آن که همان نرسیدن به سن مشخص است، همانند تعیین عدم رشد نظریه کارشناسی پزشکی را می توان به عنوان یک اماره در نظر گرفت.

حجیت نظریه کارشناسی در نظام حقوقی ایران

برخلاف علم قاضی که به عنوان دلیلی از ادله اثبات به طور متمرکز و مستقل در قوانین نیامده است، کارشناسی به عنوان یکی از ادله اثبات دعوی در قانون آیین دادرسی مدنی و دیگر قوانین مورد توجه قرار گرفته و احکام مربوط به آن در مبحثی مستقل در قانون آیین دادرسی مدنی (از ماده 257 به بعد) و قوانین مستقل مربوط به کارشناسی مانند قانون راجع به کارشناسان رسمی (مصوب 1317) و لایحه قانونی مربوط به استقلال کانون کارشناسان رسمی (مصوب 1357) و همچنین موادی از قانون مجازات اسلامی و قانون آیین دادرسی کیفری آمده است.

در قوانین و مقررات مربوط به کارشناسی، برای موضوع کارشناسی، چگونگی ارجاع به کارشناس، کارشناسی که موضوع برای رسیدگی به او ارجاع میشود و نظری که کارشناسی اعلام میکند، شرایطی ذکر شده است که اعتبار نظر کارشناس منوط به رعایت آن شرایط است. از جمله آن شرایط، مورد وثوق بودن کارشناس، داشتن صلاحیت علمی و فنی لازم در خصوص موضوع ارجاع داده شده (ماده 258 ق.آ.د.م) صریح و موجه بودن نظر کارشناسی (ماده 252 ق.آ.د.م) و عدم مخالفت نظر کارشناس با اوضاع و احوال معلوم و محقق مورد کارشناسی (ماده 256 ق.آ.د.م) است.

با وجود این در قانون اعتبار نظر کارشناس، مشروط به حصول علم از آن برای قاضی نشده است. بنابراین میتوان نتیجه گرفت که از نظر حقوقی کارشناسی دلیلی مستقل از علم قاضی است که مبنای اعتبار آن علم قاضی نیست، بلکه قانون آن را با حصول شرایطی که در قانون برای آن مقرر شده معتبر شناخته است. به نظر برخی حقوقدانان در مواردی که آگاهی بر اوضاع و احوال نیازمند حضور متخصص باشد، قاضی از کارشناس برای بررسی امارات مذکور و اعلام نظر کمک میگیرد. همان طور اگر معاینه محل نیاز به مهارت خاصی داشته باشد، قاضی برای معاینه از کارشناس کمک میگیرد (سادات حسینی، 1391، ص 48).

با وجود این از کلام برخی چنین برمی آید که نظر کارشناس در امور شخصی را از جمله امارات به حساب آورده اند؛ مثلاً نظر کارشناس در جراحتهای و صدمات و تصادفات رانندگی و یا نظر متخصص در مورد آثار حمل و تولد و باکره بودن و امثال آن از اموری است که نیاز به متخصص دارد (حسینی شیرازی، 1410، ص 435). بعضی هم به صراحت نظر کارشناس را در مواردی که مثلاً مربوط به تقویم باشد، اماره دانسته اند، ولی در جایی که نظر کارشناس حاکی از وضع علم نسبت به موضوع کارشناسی باشد، آن را دلیل قطعی به حساب آورده اند (کاتوزیان، 1380، ص 181). در نهایت محقق دیگری اعلام کرده که در صورتی که نظر کارشناس از باب شهادت نباشد، نوعی اماره قضایی محسوب میشود که اعتبار آن بسته به نظر قاضی است (دیانی، 1381، ص 140). از مجموع آنچه گفته شد، معلوم می شود که طبق نظر گروهی از حقوقدانان، کارشناسی دلیلی مستقل محسوب نمی شود. بلکه مقدمه و وسیله ای است که نتیجه آن، یعنی نظر کارشناس، از جمله امارات به حساب می آید و اعتبار اماره را دارد.

در مقابل در برخی از منابع کارشناسی نه تنها به عنوان دلیلی مستقل از امارات معرفی شده، بلکه به عنوان دلیلی شناخته شده است که از نظر درجه اعتبار، برتر از امارات و مقدم بر آن است (جعفری لنگرودی، 1345، ص 711 و 327) (دیانی، 1381، ص 71 - 74)، ماده 1258 قانون مدنی دلایل اثبات دعوا را بر پنج امر دانسته است. همچنین آیین دادرسی مدنی از اصول عملیه مثل استصحاب و برائت نیز در بین دلایل سخن به میان آورده است، اما هیچ گونه ترتیبی بین آنها مقرر نشده است.



با توجه به این که ارزش اثباتی این دلایل یکسان نیست، از کلیه دلایلی که یاد میکنیم. اگر «دلیل به معنای عام» میتوانند مستند حکم قرار گیرند، با عنوان بخواهیم دلایل به معنای عام یا هر دلیل دیگری که مستند حکم قضایی برای صدور حکم قرار میگیرد را از جهت دلالت آنها بر واقع، تقسیم بندی نماییم، میتوانیم آنها را به سه نوع تقسیم کنیم. بنابراین قالب دلیل حکمی یا موضوعی از یکی از این سه حالت فراتر نمیروند:

اصول عملیه یا اصول عقلیه؛
امارات؛

دلایل به معنای اخص (بینه).

اجمالاً این که اگر در وجدان دادرس علم عادی از طریق بینه شرعیه وجود داشته باشد، دادرس طبق آن عمل میکند و علمی که بدین طریق برای قاضی پیدا میشود، حجت است و حجیت آن هم مجهول نمیباشد. ولی در هنگام نبودن چنین علمی چنانچه ظنی در دادرس وجود داشته باشد و قانونگذار برای چنین ظنی اعتبار قائل شده باشد، دادرس موظف است طبق آن عمل کند؛ یعنی مبنای حجیت چنین میباشند. البته شارع نیز این نوع «کشف بودن ظن از واقع به طور نوعی» حکمی ظن را فقط در برخی موارد حجیت دانسته است. ولی چنانچه متعاقباً خواهد آمد باید مطمئن شد در هر مورد که ظن نوعی حاصل شود، خود ظن فی نفسه حجیت دارد و حجیت ظن بنا به جعل شارع نیست و لذا امارات قضایی نیز میتواند مستند حکم قضایی قرار گیرد. ولی اگر هیچ گونه دلیل و یا وجه راجح معتبری وجود نداشته باشد و قاضی در مقام مطلق شک و تردید قرار گیرد، به اصولی (عملیه) متمسک میشود که عملاً تکلیف قاضی و اصحاب دعوا را مشخص میکنند. یعنی موجب فیصله دادن دعوا شده و بدین ترتیب دادرس را از حیران در میآورند. با این حساب اصول عملیه، ضعیفترین دلایل محسوب می شوند (سادات حسینی، 1391، ص 52).

حجیت نظریه کارشناسی پزشکی در اثبات بلوغ

یکی از سبب های حجر، صغیر بودن است و در صورتی این سبب مرتفع میشود که فرد به بلوغ برسد. صغیر در لغت به معنای کوچک و خرد است و در اصطلاح فقهی و حقوقی به کسی اطلاق میگردد که به سن بلوغ نرسیده و کبیر نشده است. صغیر به دو نوع ممیز و غیر ممیز تقسیم میشود. صغیر غیرممیز شخص نابالغی است که دارای قوه درک و تمیز نیست و سود و زیبا را از زیان و زشت تشخیص نمیدهد و نمیتواند اراده حقوقی داشته باشد. اما صغیر ممیز صغیری است که دارای قوه درک و تمیز نسبی است و با این که به سن بلوغ نرسیده، زشت را از زیبا و سود را از زیان میشناسد و میتواند اراده حقوقی داشته باشد. در فقه امامیه بعضی سن 7 سالگی را برای تمیز ذکر کرده اند. زیرا پیامبر اکرم و برخی به «فرزندانتان را از 7 سالگی به نماز عادت دهید»: (ص) فرموده است استناد به احادیث دیگر 6 سالگی را سن تمیز تلقی کرده اند. در حقوق برخی کشورها نیز سن تمیز معین شده است، ولی در حقوق ایران و پاره های از کشورهای تمیز سن خاصی ندارد و در صورت بروز اختلاف درباره ممیز یا غیرممیز بودن صغیر، تشخیص آن با دادرس است که باید با توجه به اوضاع و احوال و خصوصیات فرد و دلایل و قرائن و امارات موجود در این باره تصمیم بگیرد. ممکن است قبل از بلوغ تمیز و رشد صغیر ثابت شود. از نظر اصول حقوقی اگرچه چنین شخصی دارای اراده است و میتواند اعمال حقوقی انجام دهد، اما قانونگذار این اراده را معتبر نمیداند (ماده 212 و 1212 قانون مدنی). در فقه نیز برخی فقیهان اعمال این اشخاص را حتی اگر با اذن ولی باشد، باطل و بلا اثر می دانند (خمینی، 1386، ص 12 و صفایی، 1386، ص 207). بلوغ در لغت به معنای رسیدن است و ابلاغ هم از همین ریشه گرفته شده و به معنی رساندن است. کسی که به مرحله بلوغ رسیده بالغ نامیده میشود. بالغ کسی است که دوره صغر (کودکی) را پشت سر گذاشته و قوای جسمی و غریزه جنسی او نمو کافی یافته و آماده توالد و تناسل است. فقهای اسلام نشانه هایی را برای بلوغ ذکر کرده اند که برخی از آنها طبیعی و فیزیولوژیک و برخی دیگر شرعی و قانونی است. نشانه های طبیعی بلوغ در فقه امامیه عبارتند از: روییدن موهای خشن بر پشت آلت تناسلی، احتلام برای پسران و قاعدگی و بارداری برای دختران. در فقه امامیه قاعدگی و بارداری از علایم بلوغ به شمار نیامده است، ولی کشف از بلوغی است که قبلاً حاصل شده است. اما فقیهان عامه این دوران را نیز از نشانه های بلوغ دانسته اند و به علاوه بعضی از آنان نشانه های دیگری را نیز برای بلوغ ذکر کرده اند که مورد توجه فقهای امامیه قرار نگرفته است (سادات حسینی، 1391، ص 53).



از نظر قانونی و شرعی نشانه بلوغ رسیدن به سن معینی است که میتوان آن را اماره بلوغ دانست. البته این سن براساس منابع فقهی تعیین شده است. در واقع شارع اسلام با رسیدن صغیر به سن معین و براساس غلبه فرض میکند که در آن سن قوای جسمی و طبیعی صغیر به اندازه کافی تعامل یافته است و از ای نرو او را بالغ به شمار میآورد و احکام فرد بالغ را در چنین شخصی جاری میداند. این نشانه از لحاظ سهولت اثبات، بر نشانه های طبیعی برتری دارد. اکثر فقهای امامیه به استناد پاره های از روایات سن بلوغ را در پسران 15 سال و در دختران 9 سال تمام قمری میدانند. برخی از روایات نیز دلالت دارد به این که سن بلوغ در پسر و دختر 13 سال تمام قمری است. سن بلوغ در در تبصره یک ماده 121 اصلاحی قانون مدنی مقرر شده است که الحاقی پسران 15 سال تمام قمری و در دختران 9 سال تمام قمری است. 8/1361/10 قانون مدنی در بحث نشانه های بلوغ فقط به سن معین اشاره کرده و در مورد سایر نشانه ها سکوت نموده است. با وجود این شکی نیست که سایر نشانه های مذکور در فقه امامیه را در حقوق امروز نیز باید به عنوان علامت و دلیل بلوغ پذیرفت. در مورد سن بلوغ در واقع قانونگذار سن معینی را اماره بلوغ قرار داده و رسیدن به آن سن را دلیل بر بلوغ تلقی می نماید. هرچند هیچ یک از نشانه های طبیعی بلوغ ظاهر نشده باشد. از آنجا که تعیین سن به عنوان اماره بلوغ نمی تواند از پاره های اختلافات جلوگیری کند و اثبات آن نسبتاً آسان است، این دلیل بر سایر نشانه ها برتری دارد و میتوان آن را مهم ترین نشانه بلوغ به شمار آورد. اماتعین بلوغ به روش قانونی (یعنی تعیین سن) می توان ایرادات زیر را وارد دانست:

بلوغ یک امر طبیعی و فیزیولوژیکی است که در فقه نشانه هایی برای آن ذکر شده است و در صورت بروز اختلاف میتوان طبق نظر کارشناس به شناسایی و اثبات بلوغ اقدام کرد. از نشانه های بلوغ که در فقه ذکر شده است برخی طبیعی (مانند احتلام، روییدن موهای خشن پشت آلت تناسلی) و برخی جعلی و قانونی است (مانند رسیدن به سن معین).

منظور از بلوغ، بلوغ جنسی است. یعنی وقتی که صغیر آمادگی توالد و تناسل پیدا میکند، بالغ میشود (مرعشی، 1392، ص 13). در قرآن کریم سن بلوغ معین نشده است و از پیامبر اکرم (ص) حدیثی در خصوص سن بلوغ نقل نشده است. تا زمان امام محمد باقر (ع) نیز روایتی در این باره در کتب روایی نیامده است.

فقهای امامیه و عام در مورد سن بلوغ اختلاف نظر دارند و اختلاف آنها ناشی از روایات متعدد و مختلفی است که در این باره وجود دارد.

با در نظر گرفتن مطالب مذکور و با توجه به سوابق فقهی و حقوقی مسأله میتوان گفت سن 9 سال به عنوان دلیل قانونی بلوغ برای دختر که در قانون مدنی به آن اشاره شده است، سن مناسبی نیست و با شرایط طبیعی و اقلیمی و اجتماعی ایران وفق نمیکند. با این توضیحات، آنچه ممکن است به پزشکی مربوط گردد تعیین سن فرد میباشد نه بلوغ جنسی (بلوغ شریعی و پزشکی). تعیین سن در پزشکی امر دقیقی نیست و براساس کتب پزشکی در افراد زیر 30 سال با اختلاف دو سال با سن واقعی قابل تعیین است (قضایی، 1377، ص 99). یعنی فردی 15 ساله ممکن است از 13 تا 17 سال سن واقعی داشته باشد و عوامل متعددی در ایجاد این عدم دقت مؤثر است مانند، نژاد، جنسیت، وضعیت تغذیه، شرایط اجتماعی و.... لذا اگر امارات دیگر مانند شهود، مدارک زمان زایمان و یا زمان تحصیل وجود داشته باشد از اعتبار بیشتری برخوردار است. مثلاً اگر فردی در سال 1370 وارد کلاس اول شده است و همانند دیگر همکلاسی هایش رشد تحصیلی داشته است، این یک اماره است که از نظر سنی تفاوتی با دیگر همکلاسی هایش نداشته و در آن زمان حدود هفت سال داشته است یا شاهی مبنی بر تاریخ تولد وجود دارد. البته در حال حاضر ممکن است بلوغ جنسی و توانایی های جسمی و روحی فرد برای ازدواج در دختران زیر 13 سال و پسران زیر 15 سال با اذن ولی (مطابق با 27) در محاکم مورد توجه قرار گیرد 1/1 اصلاحیه ماده 1041 ق.م.مورخ 79 و با نظر پزشکی (پزشکی قانونی) تصمیم گیری لازم را به عمل می آورند. در لایحه جدید قانون مجازات اسلامی که کلیات آن به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده است در تبصره ماده 1414 ق.م. به نظر پزشکی قانونی جهت تأیید رشد و کمال عقلی اطفال اشعار دارد. دادگاه برای تشخیص رشد و کمال عقل میتواند از نظر پزشکی قانونی یا از هر طریق دیگری که مقتضی بداند، استفاده کند.

حجیت نظریه کارشناسی پزشکی در اثبات جنون



روان‌پیشی سایکوز: سایکوز: تعریف سایکوز: ناتوانی در تشخیص واقعیت از خیا لپردازی و اختلال در سنجش واقعیت (سنجش واقعیت یعنی قضاوت و ارزیابی عینی از دنیای خارج) همراه با خلق واقعیتی جدید. در اختلال شدید سنجش واقعیت، شخص صحت ادراکات و افکار خود را به غلط ارزیابی م ی‌نماید و حتی در حضور شواهد متضاد به استنباطات و نتایجی غلط در مورد واقعیت خارجی دست می‌یابد. گواه مستقیم رفتار سایکوتیک (سایکوتیک) هذیان ها و توهمات است.

هذیان ها: باورها و اعتقادات غلط مبتنی بر استنباطات نادرست درباره واقعیات خارجی است که با زمینه ذهنی و هوشی شخص مطابقت نداشته و با استدلال قابل اصلاح نمی‌باشد.

توهمات: ادراکات حسی غلط بدون ارتباط با محرکهای خارجی واقعی می باشد (گودرزی، 1373، ص 1606). یکی از بحث برانگیزترین موضوعات در روانپزشکی قانونی اطلاق واژه جنون برای اختلالات سایکوتیک به خصوص در اختلال هذیانی است که به جرأت می توان گفت تاکنون در مورد آن بین روانپزشکان و حقوقدانان همفکری و تفاهمی حاصل نشده است. باید پذیرفت که واژه جنون همسنگ اختلالات سایکوتیک نیست و بررسی دفاعیاتی که در محاکم قضایی مبتنی بر تشخیص جنون صورت میگیرد، نشان دهنده این است که جنون مفهومی کاملاً منطبق با اختلالات سایکوتیک ندارد (صابری، 1384، ص 33).

تعریف جنون در منابع حقوقی: در متون حقوقی جنون را صفت کسی میدانند که قدرت تشخیص حسن و قبح و همچنین نفع و ضرر را نداشته باشد. بسیاری از حقوقدانان تشخیص جنون را عرفی میدانند و معتقدند احراز جتوت باید توسط قاضی و یا هیأت منصفه صورت گیرد.

از طرفی برخی از حقوقدانان به شرح کلی جنون اکتفا کردهاند. دکتر حسن امامی در جلد چارم از کتاب حقوق مدنی جنون را چنین توضیح داده است: مجنون کسی است که دارای اختلال عقلی است و نمیتواند در اجتماع وضعیت خود را حفظ و از حقوق خود دفاع کند. هرچند امروزه پیشرفتهای علمی منجر به ایجاد شناخت انواع مختلف جنون شده است، ولی دانستن آنها و یا آگاهی از علل جنون از موضوع علم حقوق خارج است و تأثیری در بحث حقوقی قضیه ندارد.

براساس لایحه جدید قانون مجازات اسلامی (ماده 142 1) جنون وضعیتی است که شخص مبتلا به آن به علل مادرزادی یا عارضی دچار اختلال روانی میباشد، به نحوی که قوه تمیز یا اراده وی زایل میگردد. براساس تعریف فوق جنون، مبتنی بر وضعیت خاصی از روان فرد تعریف شده است که بتواند مادرزادی یا عارضی باشد و با معیارهای پزشکی در تعریف جنون هماهنگ است. تعریف فوق در قانون مجازات اسلامی به طور غیرمستقیم وجود دارد.

در تعریف خطای محض (که یکی از مصادیق آن عاملیت مجنون است) آمده است: چنانچه نه انتساب عمل به عامل محفوظ باشد و نه انتساب قتل واقع شده، چون نه قصد مقتول را داشته است تا کاری نسبت به او انجام دهد و نه قصد و آهنگ کشتن وی را داشته است، اصلاً انتساب قتل واقع شده به وی محفوظ نمی باشد و (ghavanin.ir). این قتل را خطا محض محسوب می نمایند اساسنامه دادگاه کیفری بین المللی، از اصل کلی عدم مسؤولیت کیفری افراد مجنون تبعیت کرده و یکی از موارد سل ب مسؤولیت کیفری متهم را، طبق ماده آن فرد از یک بیماری یا نقص دماغی رنج «: 1)، حالتی دانسته است که (شش 13 می برد که ه وی را از درک ماهیت یا غیرقانونی بودن عمل خود یا از توانایی لازم برای کنترل عملش، جهت منطبق کردن آن بر قانون، محروم می سازد (صادقی، 1386، ص 7 و 8).

معیارهای تشخیص جنون: قانون به صراحت به معیارهای تشخیص جنون و تخصص افراد خبره در این زمینه اشاره نکرده است. بلکه به صورت پراکنده و غیرمستقیم اشاراتی دارد؛ از جمله ماده 1223 ق. م که مقرر میدارد: در مورد مجانین دادستان باید قبلاً رجوع به خبره کرده و نظریات وی را به « دادگاه مدنی خاص اعلام نماید. در صورت اثبات جنون دادستان به دادگاه رجوع میکند تا نصب قیم شود. در مورد اشخاص غیر رشید نیز دادستان مکلف است که قبلاً به وسیله مطلعین اطلاعات کافی در باب سفاهت فرد به دست آورده و در صورتی که سفاهت او مسلم باشد، در دادگاه مدنی خاص اقامه دعوی نماید و پس « از صدور حکم عدم رشد، برای نصب قیم به دادگاه رجوع نماید ماده 37 ق. م: هرگاه محکوم به حبس که در حال تحمل کیفر است قبل از اتمام مدت حبس مبتلا به جنون شود، با استعلام از پزشکی قانونی در صورت تأیید جنون، محکوم علیه به بیمارستان روانی منتقل میشود و مدت اقامت او در بیمارستان جزو مدت محکومیت او محسوب خواهد شد. در صورت عدم دسترسی به بیمارستان روانی به تشخیص دادستان در محل مناسبی نگهداری میشود.



ماده 52 ق.م: هرگاه مرتکب جرم در حین ارتکاب جرم مجنون بوده و یا پس از حدوث جرم مبتلا به جنون شود، چنانچه جنون و حالت خطرناک مجنون با نظر متخصص ثابت شود، به دستور دادستان تا رفع حالت مذکور در محل مناسبی نگهداری خواهد شد و آزادی او به دستور دادستان امکا نپذیر است. شخص مجنون یا بستگان وی میتوانند به دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل جرم را دارد، مراجعه و به این دستور اعتراض کنند. در این صورت دادگاه در جلسه اداری، با حضور معترضین و دادستان یا نماینده وی، موضوع را با جلب نظر متخصص خارج از نوبت رسیدگی کرده و حکم مقتضی در مورد شخص نگهداری شده را با تأیید دستور دادستان صادر میکند و این رأی قطعی است. ولی شخص نگهداری شده یا بستگانش هرگاه علایم بهبودی را مشاهده کردند، حق اعتراض به دستور دادستان را دارند.

ماده 448 ق.م.ا (قانون مجازات اسلامی): مرجع تشخیص زوال عقل یا نقصان آن دو نفر خبره عادل می‌باشند و اگر در اثر اختلاف رأی خبرگان زوال یا نقصان عقل ثابت نشود، قول جانی یا سوگند مقدم است. ماده 57 (ا.ح): در رسیدگی به درخواست حجر، دادگاه نسبت به اشخاصی که مجنون یا سفیه معرفی شده‌اند، هرگونه تحقیقی که لازم بداند به عمل می‌آورد و میتواند اشخاصی را که اطلاعات آنها را قابل استفاده بداند، احضار نموده و یا برای تحقیق از اشخاص نامبرده نماینده بفرستد و پس از رسیدگی و تحقیقات لازم و احراز حجر، حکم به حجر بدهد و در صورت عدم احراز حجر، درخواست حجر ننماید.

ماده 59 (ا.ح): هرگاه صغیری که ولی خاصی ندارد، در زمان رسیدن به سن رشد، سفیه یا مجنون باشد قیّم باید به دادستان، جنون یا سفیه او را اطلاع دهد و دادستان پس از اطلاع به این امر مکلف است در موضوع جنون و سفاهت تحقیق نماید و دلایل آن را اعم از نظریات کارشناس و اطلاعات مطلعین و غیره به دادگاه بفرستد و دادگاه پس از رسیدگی و احراز جنون یا سفیه، حکم به استمرار و بقای حجر را صادر مینماید. در این صورت ممکن است قیّم سابق را هم به قیّمومیت ابقا ننماید. ماده 88 (ا.ح): در صورتی که پزشک ازدواج مجنون را لازم بداند، قیّم با اجازه دادستان میتواند به این کار اقدام نماید و هرگاه طلاق زوجه مجنون لازم باشد، به پیشنهاد دادستان و تصویب دادگاه حکم طلاق میدهد.

از قوانین موجود در زمینه جنون و فرد مجنون میتوان نکات ذیل را استنباط نمود:

در مورد مجانین دادستان باید قبلاً رجوع به خبره کرده باشد (ماده 1223 قانون مدنی)؛

تشخیص جنون توسط پزشکی قانونی برای مجرمین زندانی (ماده 37 قانون مجازات اسلامی)؛

تشخیص زوال عقل یا نقصان آن توسط دونفر خبره (ماده 448 قانون مجازات اسلامی)؛

آزاد بودن دادگاه در طریق رسیدن به تشخیص جنون (ماده 59 امور حسبی)؛

تشخیص پزشک جهت لزوم ازدواج مجانین (ماده 88 امور حسبی).

با بررسی جمیع جهات قانونی می‌توان نتیجه گرفت که در تشخیص جنون لازم است، حتماً نظر خبره اخذ گردد و خبره هم باید پزشک باشد و اخذ نظریه دو نفر کارشناس اولی است. رویه قضایی فعلی در کشور ما هم به همین منوال است. ولی دادگاه معمولاً نباید به اخذ نظر کارشناس اکتفا کند و تحقیقات لازم هم باید انجام شود. مطابق ماده 199 ق.آ.د.م در کلیه امور حقوقی دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین دعوا، هرگونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد را انجام خواهد داد (سادات حسینی، 1391، ص 63).

مطابق ماده 265 ق.آ.د.م در صورتی که نظر کارشناس با اوضاع و احوال محقق و معلوم مورد کارشناسی مطابقت نداشته باشد، دادگاه به آن ترتیب اثر نخواهد داد. از مجموع بحثهای مطرح شده نتیجه‌گیری میشود که درجات جنون متعدد است و حداقل توسط عوام و افراد غیرمتخصص قابل تشخیص نیست و لذا نظر کارشناس اهمیت و جایگاه دلیل (بینه) را دارد. البته این نظر در جهت ایجاب جنون است و نه سلب آن.

جایگاه نظریه پزشک راجع به جنون در میان ادله: قانون مدنی و قانون آیین دادرسی مدنی در بیان ادله اثبات دعوی، هماهنگی ندارند. ادله در قانون مدنی عبارتند از: اقرار، اسناد، شهادت، امارات و سوگند. در حالی که ادلهای که قانون آیین دادرسی مدنی بیان میکند، عبارتند از: اقرار، گواهی، معاینه محل و تحقیق محلی، رجوع به کارشناس و سوگند (حسن زاده، 1388، ص 156). بنابراین



امارات که در قانون مدنی جزء ادله است در قانون آیین دادرسی مدنی نیامده است. از طرف دیگر معاینه محل و تحقیق محلی و رجوع به کارشناس در قانون آیین دادرسی مدنی از جمله ادله اثبات هستند ولی در قانون مدنی نیامده است.

با توجه به توضیحات فوق، نظریه پزشکی راجع به تشخیص جنون را در حکم یک دلیل به معنای خاص (بینه) به دلایل ذیل دانست. به عبارت دیگر از اماراتی که غلبه آن به حدی است که در حد علم یقینی قلمداد می‌شود.

دلیل قانونی: ماده 1211 ق.م اشعار دارد که جنون به هر درجه سبب حجر می‌شود. پس صرف وجود جنون سبب حجر است نه شدت وحدت آن. لذا تشخیصی که پزشک داده است ولی شرایط و اوضاع و احوال تأیید نمی‌کند شاید از نوعی باشد که در مراحل ابتدایی و اولیه جنون است و فرد هنوز زندگی طبیعی خود را از دست نداده و علی الظاهر طبیعی زندگی میکند و پزشکان فقط بیماری او را تشخیص می‌دهند. این موضوع به خصوص در مواردی که نظر کارشناسی در جهت تأیید جنون است، بیشتر مصداق دارد تا در جهت نفی آن. در وضعیت نفی جنون شرایط و اوضاع و احوال پیرامون فرد کمک کننده است؛ زیرا: پزشک ممکن است از آن غافل باشد. از مواد قانونی دیگری که بتوان استفاده نمود و به رجوع به خبره جهت تأیید جنون اشاره دارد ماده 1223 ق.م و ماده 448 ق.م.ا است.

دلیل عرفی: مردم و عرف جامعه برای درمان و معالجه این گونه افراد به پزشکان مراجعه می‌کنند و براساس تشخیص آنها اقدام می‌کنند. بنابراین وقتی که معالجه و درمان به عهده پزشکان است، تشخیص جنون هم به طریق اولی به عهده پزشکان است و کسی یا شرایطی نمیتواند آن را مخدوش کند و همان طور که دکتر کاتوزیان در کتاب اثبات دلیل اثبات (در مقدمه ذکر شده است) آورده‌اند که اگر نظر کارشناسی حاکی از وضع علم نسبت به موضوع کارشناسی باشد، آن را دلیل قطعی به حساب آورند.

نتیجه این که در صورت وجود نظر یک پزشک معتمد (روانپزشک یا پزشک قانونی) مبنی بر وجود جنون، قاضی می‌تواند براساس آن اقدام به صدور رأی نماید و رد نظر کارشناس به دلیل سایر ادله و شرایط و اوضاع و احوال، در مرحله اول قابل قبول نیست؛ زیرا سایر ادله در مقام تعارض با نظریه پزشک تاب مقاومت ندارند. بدین ترتیب که اولاً اقرار همان طور که در کلیات گفته شد در این خصوص جایگاهی ندارد و فاقد اعتبار است، ثانیاً شهادت شهود به دلیل تخصصی بودن موضوع، وارد نیست. البته اگر شهادت شهود توسط متخصصین پزشکی که از نظر درجه علمی هم‌تراز یا بالاتر از کارشناس مربوطه باشند، تأیید شود قابل استماع است، بخصوص اگر مورد سؤال زمان ایجاد جنون باشد. در این موارد نظریه پزشکان معالج به عنوان شاهد یا حتی افراد عادی نیز قابل استماع است. زیرا افراد عادی میتوانند علایم را به نحوی توضیح دهند که نشان دهد بیماری فرد در آن زمان بوده است. علم پزشکی در زمینه روانپزشکی هنوز به علایم بیماری متکی است و علت بیماریهای روانی کاملاً روشن نیست و تقسیم بندی بیماریهای روانی با توجه به علایم بیماری و مدت استمرار و تظاهر آن‌ها صورت می‌گیرد (سادات حسینی، 1391، ص 65).

با توضیح فوق اسناد، سایر امارات و سوگند نیز به همین منوال قابل رد هستند. البته اگر استناد به پرونده بیمارستانی یا گواهی پزشک معالج باشد، آن هم از باب نظر تخصصی و پزشکی قابل استناد و بررسی است.

حجیت نظریه کارشناسی پزشکی در احراز سفاهت

همان طور که گفته شد، سفاهت یک تعریف فقهی و حقوقی است و معادل پزشکی ندارد و در کتب پزشکی هیچ بیماری معادل سفیه نداریم. به طوری که فرد در امور غیرمالی مسئول اعمال خود باشد و در امور مالی قدرت تشخیص نداشته و محجور باشد. همان طور که از منابع فقهی و حقوقی برمیآید تشخیص رشد به ولی یا قاضی واگذار شده است که برحسب مقتضیات زمان و اوضاع فردی و اجتماعی به احراز رشد اقدام مینماید (صفایی، 1384، ص 244) در مورد مجانبین دادستان باید قبلاً رجوع به خبره کرده و ماده 1223 ق.م نظریات خبره را به دادگاه مدنی خاص ارسال کند. در صورت اثبات جنون دادستان به دادگاه رجوع میکند تا نصب قیم شود. در مورد اشخاص غیر رشید نیز دادستان مکلف است که قبلاً به وسیله مطلعین اطلاعات کافی در باب سفاهت فرد به دست آورده و در صورتی که سفاهت را مسلم دید در دادگاه مدنی خاص اقامه دعوی نماید و پس از صدور حکم عدم رشد برای نصب قیم به دادگاه رجوع. «نماید همان طور که در ماده فوق اشاره شده (در مقام قیاس با جنون که باید به خبره رجوع شود) در مورد سفیه باید به وسیله مطلعین اطلاعات کافی به دست آورد و نظر خبره مبنا قرار نگیرد.



سفاهت یک امر نسبی است و لزوماً به معنی وجود اختلال ذهنی و روانی نیست. به عنوان نمونه مهندسی را در نظر بگیرید که در یک کارخانه با بیش از دویست کارمند در مدیریت کارخانه موفق است، ولی در یک معامله منزل مبلغ هنگفتی متضرر میشود و با شکایت همسرش در کمیسیون روانپزشکی پزشکی قانونی مورد معاینه قرار میگیرد. برای این فرد چنین اظهار نظر میشود که آقای مهندس در کارهای فنی شایستگی لازم را دارد و کارهای روزمره خود را میتواند به خوبی انجام دهد، ولی در امور مهم زندگی همچون خرید و فروش در سطح بالا و نیز امور مربوط به خانواده مانند شوهر دادن دختر خود و تصمیماتی مشابه آن، نیازمند دخالت شخص امین است (گودرزی، 1377، ص 1512). چنین نظریه‌ای که هیچ شباهتی به یک نظریه علمی و پزشکی ندارد و بیشتر شبیه قضاوت و داوری عقلی است، علاوه بر این که مبین نسبی بودن سفاهت است، مبین غیر پزشکی بودن تشخیص آن نیز می‌باشد.

در پزشکی بعضی اختلالات ذهنی از قبیل درجاتی از عقب ماندگی ذهنی و یا روانی از جمله درجاتی از اختلال مشاعر را معادل سفاهت دانسته و در پاسخ به استعلامهای قضایی تحت عنوان سفیه اقدام به صدور نظریه کارشناسی میکنند که البته هرچند فرد مذکور محجور محسوب میشود ولی نه به عنوان سفاهت بلکه باید معادلات جدیدی برای وی پیدا کرد. چون چنین افرادی مجنون نیستند ولی به نظر در حکم مجنون هستند.

نتیجه‌گیری و پیشنهادات

در این پایان نامه سعی کردیم به وضعیت افرادی از جامه بپردازیم که به دلیل کم بودن سن قانونی و یا سفاهت (نداشتن عقل معاش) و یا جنون و همچنین بیماری‌هایی مانند آلزایمر و دمانس (کهلوت سن و زوال عقل) نمی‌توانند بسیاری از امور خود را به صورت طبیعی و همچون سایر افراد انجام دهند و به حمایت جامعه و خانواده‌ی خود نیازمند هستند.

با توجه به صدور حکم حجر می‌توانیم معاملات شخص محجور را باطل کنیم و همچنین دعوای کیفری علیه شخصی مطرح نماییم که از ضعف نفس شخص محجور استفاده نموده است. در نهایت با ذکر این موضوع که با اثبات حجر می‌توان میزانی از سوء استفاده‌ها علیه شخص محجور را کاهش داد و میزانی از ضرر و زیان را جبران نمود اما باید به دنبال راه و چاره‌ی اساسی بگردیم و از ابتدا مانع سوء استفاده از شخص محجور شویم زیرا به عنوان مثال بعد از انجام معامله شاید بتوان با مشقت و سختی‌های فراوان و طی کردن مراحل قانونی و با گذشت زمان بسیار طولانی با اثبات حجر معاملات وی را ابطال نمود، ولی در این مدت زمان محجور نباید متحمل ضرر و زیان‌های غیر قابل جبرانی گردد و همچنین امکان دارد محجور یک بیمار آلزایمری باشد و حتی خانواده‌ی وی مانند فرزندان او نخواهند به خاطر منافع شخصی خود حجر وی را اعلام کنند و اموال او را به نفع خودشان انتقال دهند.

لذا در پایان می‌خواهیم به ذکر یک پیشنهاد بپردازیم مبنی بر تصویب قانونی که در آن قانون‌گذار افرادی را که به یک سن خاص می‌رسند، (به عنوان مثال با ورود به سن 60 یا 65 سالگی به این دلیل که بیماری‌هایی مانند آلزایمر یا دمانس از این سن شروع می‌گردد) معاملات آن‌ها در دفاتر اسناد رسمی و یا دفاتر معاملات ملکی منوط به اخذ گواهی سلامت باشد که با آن می‌توان میزان سوء استفاده‌ها را کاهش داد.

منابع

- ابوالفتحی، محمد (1393). **دعوی حجر و رشد در حقوق ایران**. دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- اردبیلی، محمدعلی (1386). **حقوق جزای عمومی**. تهران: نشر میزان.
- ارشدی، علی‌یار (1384). **شرح حقوق مدنی**. تهران، نشر سایه روشن.
- استانبولی، ادیب (1990). **شرح قانون العقوبات**. دمشق: المكتبة القانونية.
- باریکلو، علی‌رضا (1387). **اشخاص و حمایت‌های حقوقی آنان**. تهران: انتشارات مجد.
- پاد، ابراهیم (1382). **حقوق کیفری اختصاصی**. تهران: رهام.
- جعفری‌لنگرودی، محمدجعفر (1345). **دانشنامه حقوقی**. تهران: دانشگاه تهران.



- حبیب‌زاده، محمدجعفر (1385). حقوق جزای اختصاصی (جرایم علیه اموال). تهران: سمت.
- حبیبی تبار، جواد (1380). گام به گام با امور حسبی. قم: خرم.
- حیاتی، علی‌عباس (1385). شرح قوانین آیین دادرسی مدنی. تهران: سلسبیل.
- حسن زاده، مهدی (1388). حقوق کارشناسی و ارزش اثباتی آن. قم: دانشگاه قم.
- خمینی، روح‌ا... (1386). تحریرالوسیله. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- دیانی، عبدالرسول (1387). ادله اثبات دعوا. تهران: انتشارات تدریس.
- دهخدا، علی‌اکبر (1325). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران.
- ذاکر هرندی، طیبه (1388). سوءاستفاده از حق ولایت بر مجبور در فقه امامیه و حقوق ایران. دانشگاه پیام نور استان تهران، دانشکده الهیات.
- ذوالفقاری، میترا و دیگران (1386). مجموعه کامل دروس پرستاری. تهران: بشری.
- زراعت، عباس (1379). شرح قانون مجازات اسلامی. تهران: فیض.
- شامبیاتی، هوشنگ (1375). حقوق کیفری اختصاصی (جرایم علیه اموال و مالکیت). تهران: ویستار.
- صابری، مهدی (1384). روان‌پزشکی قانونی. تهران: انتشارات تیمورزاده.
- صادقی، محمد هادی (1386). جرایم علیه اشخاص. تهران: میزان.
- صفایی، حسین (1348). دوره مقدماتی حقوق مدنی، اشخاص و خانواده. تهران: موسسه عالی حسابداری.
- _____ (1384). حقوق مدنی اشخاص و مجانین. تهران: سمت.
- صفایی، حسین و قاسم‌زاده، مرتضی (1389). حقوق مدنی اشخاص و محجورین. تهران: سمت.
- طاهری، حبیب‌الله (1376). حقوق مدنی 1 و 2. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- قاسم‌زاده، مرتضی (1387). حقوق مدنی: اصول قراردادها و تعهدات نظری و کاربردی. تهران: دادگستر.
- قضایی، صمد (1373). پزشکی قانونی. تهران: دانشگاه تهران.
- کاتوزیان، ناصر (1371). اعمال حقوقی قرارداد - ایقاع. تهران: شرکت انتشار.
- کرمی، زهره (1393). مطالعه تطبیقی اسباب حجر در حقوق ایران و فقه عامه. دانشگاه تبریز، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- کشاورز، نرگس‌السادات (1391). مسئولیت‌های ناشی از سوءاستفاده از حق حضانت و ضمانت‌های اجرایی آن در فقه امامیه و حقوق ایران. دانشکده علوم حدیث.
- کشاورز، بهمن (1378). مجموعه محشای قانون تعزیرات. تهران: گنج دانش.
- گارو، رنه (1893). مطالعات نظری و عملی در حقوق جزا. تهران: [بی‌نا].
- گلدوزیان، ایرج (1385). بایسته‌های حقوق جزای عمومی. تهران: میزان.
- گودرزی، فرامرز (1373). پزشکی قانونی. تهران: انیشتین.
- گودرزی، فرامرز و کیانی، مهرزاد (1387). پزشکی قانونی برای دانشجویان حقوق. تهران: سمت.
- متین‌دفتری، احمد (1381). آیین دادرسی مدنی و بازرگانی. تهران: مجد.
- مدنی، سیدجلال‌الدین (1385). حقوق مدنی، بررسی مشخصات اشخاص و محجورین. تهران: انتشارات پایدار.
- مرعشی‌شوشتری، محمدحسن (1392). دیدگاه‌های کیفری اسلام. تهران: خرسندی.
- معین، محمد (1382). فرهنگ معین. تهران: زرین.
- منصور، جهانگیر (1381). قانون مدنی با آخرین اصلاحیه‌ها و الحاقات همراه با قانون مسئولیت مدنی. تهران: دیدار.
- میرمحمد صادقی، حسین (1381). جرایم علیه اموال و مالکیت. تهران: میزان.

- ناظری، میثم (1390). ماهیت حقوقی و آثار اعمال حقوقی سفیه در حقوق ایران و فقه عامه. دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- ولیدی، محمد صالح (1376). حقوق جزای اختصاصی (جرایم علیه اموال و مالکیت). تهران: امیر کبیر.
- الحکیم، عبدالمجید (1383). الموجز فی شرح القانون المدنی. بغداد: شركة الطبع و النشر الاهلیه؛ ساعدت جامعه بغداد.
- جعفر، علی محمد (1978). قانون العقوبات الخاص. بیروت: موسسه الجامعیه للدراسات.
- حسینی شیرازی، محمد (1410). الفقه. بیروت: دارالعلوم.
- سنهوری، عبدالرزاق احمد (1383). الوسیط فی شرح القانون المدنی. بیروت: دار احیا التراث العربی.
- معلوف، لوئیس (1380). المنجد: عربی - فارسی. تهران: ورشان.
- عبدالرحمن صالح، نائل (1989). شرح قانون العقوبات (القسم الخاص). قم: دار الفکر.
- نجیب الحسنی، محمود (1998). جرائم الاعتداء علی الاموال فی قانون العقوبات البنانی. بیروت: منشورات الحلبي الحقوقیه.
- حبیب زاده، محمد جعفر و حسینجانی، بهمن (1386). «موضوع و بزه دیده جرم سوءاستفاده از ضعف نفس محجور». دانشکده علوم انسانی. 19: 93 - 106.
- دیانی، عبدالرسول (1381). «ترتیب دلایل». مجله‌ی کانون وکلای دادگستری مرکز. 8 (177).

Proof of stone and procedure for handling the proof of stones

Panthea Akrami

1-1-

1-2- Abstract

The main purpose of this article is to prove the stone and the procedure for handling the proof of the stone. In legal terminology, hajar means disqualification, and in its definition, jurists believe that hajar means preventing a person by the law from being able to manage his affairs independently and without interference from others and to perform legal actions personally. It is said that the legal prohibition of Hajar is only in financial matters or it includes non-financial matters as well. There is a difference of opinion. Some jurists and jurists consider it specific to financial matters, while some jurists and jurists consider it to be both financial and non-financial matters. It is important to pay attention to the issue of Hajar and prove it in cases where marginalized people are abused. Considering that the poor do not have the ability to manage their finances and manage the rest of their affairs, the possibility of being abused is very high. This abuse can be done by the relatives of the disabled person. Some people, even though they are legally recognized as owners of property, will be prohibited from disposing of all or part of their property for their own benefit and for the benefit of others. For this reason, addressing the prisoners and examining their legal and financial practices is one of the most important issues, especially in our modern society.

1-3- Keywords: Proof of the stone - prisoners - abuse - the soul of the prisoners “,”.